

پدیدارشناسی روح هگل: یک بررسی نقادانه

مریم خدادادی

در تاریخ اندیشه، کمتر کتابی به اندازه پدیدارشناسی روح هگل دشوار و در عین حال جالب توجه است. در طول دویست و یک سالی که از انتشار آن می‌گذرد پدیدارشناسی تأثیری گسترده در زمینه‌های متعدد تفکر چون فلسفه، روانشناسی، الهیات، علوم سیاسی و نظریات ادبی داشته است. این کتاب برای گروهی منشأ صدور ایده‌های فلسفی بوده است و برای گروهی دیگر تجلی بی اندازه نامعقول و نابجا از همه معایب و زشتی‌های تفکر مدرن. به‌رغم رویکردهای متفاوت، این حقیقت وجود دارد که پدیدارشناسی مخاطبی ژرف‌اندیش را که بتواند ویژگی‌های متعدد هگل - همزمانی دقت و باریک‌بینی فلسفی و همچنین سرشاری خلاقیت و تخیل و وسعت و جامعیت - را با هم ترکیب کند، طلب کرده و فراچنگ آورده است. دوازده نویسنده‌ای که در تدوین اثر فوق‌العاده مویار و کوانت شرکت داشته‌اند خوانندگانی از این گونه‌اند. آنها با بخش‌های کوچکی از متن چالش برانگیز هگل درگیر می‌شوند و نشان می‌دهند که چگونه دیدگاه‌های هگل می‌تواند به گسترش و حتی تغییر اندیشه ما درباره مسایل فلسفی سنتی کمک کند. پدیدارشناسی روح هگل: یک بررسی نقادانه از چنین ویژگی‌هایی برخوردار است، یک هدیه با تأخیر ولی شایسته و درخور برای تولد دویست سالگی!

در مجموعه بررسی نقادانه کمبریج، که به بررسی آثار بزرگ فلسفی اختصاص داده شده است، این کتاب اولین جلدی است که تنها به یک اثر فلسفی پرداخته است (جلد بعدی درباره آزادی میل (دسامبر ۲۰۰۸) و ایده تاریخ جهانی کانت (می ۲۰۰۹) را دربرمی‌گیرد). یکی از ویژگی‌های ممتاز این مجموعه گردآوردن «گروهی بین‌المللی از نویسندگان» است، و بی تردید اثر مویار و کوانت نیز از همین ویژگی برخوردار است. محققانی آلمانی نظیر فلودا، هورسمن و سیپ آثار فوق‌العاده‌ای درباره فلسفه هگل خلق کرده‌اند که جلوتر از زمانه خود آنهاست، اگر چه از اقبال قشر گسترده‌ای از خوانندگان انگلیسی‌زبان برخوردار نشدند. با وجود این، در ده سال گذشته ترجمه‌های بیشتری از آثار محققان آلمانی درباره هگل منتشر شده است (به عنوان مثال به دریافت هگل از عمل اثر کوانت (۲۰۰۴) و...، هگل و اخلاق و سیاست (۲۰۰۴) رجوع شود). این کتاب با در برداشتن مقالاتی از سه فیلسوف پیشرو آلمانی این حرکت مفید را دنبال می‌کند.

این کتاب دو هدف را دنبال می‌کند:

۱. مقالات می‌کوشند اهداف و استدلال‌های هگل را در پاره‌ای از بخش‌های اصلی و بویژه دشوار سیر فلسفی پدیدارشناسی روح، روشن سازند. مطالب کتاب مطابق با خود متن هگل تنظیم شده است، اگرچه به بعضی از قسمت‌های پدیدارشناسی توجه بیشتری شده است. به عنوان مثال چهار مقاله به بخش روح اختصاص داده شده، در حالی که تنها یک مقاله بخش عقل را بررسی می‌کند.

۲. دومین هدف کتاب تا اندازه‌ای با این مواجهه دوگانه توضیح داده می‌شود. هر مقاله‌ای آن دسته از استدلال‌های هگل را برمی‌گزیند که اگر به نحوی درخور و شایسته تبیین گردند با مسایل فلسفی معاصر در ارتباط خواهند بود. چنانکه مویار و کوانت در دیباچه بیان می‌کنند نظریاتی چون کل‌گرایی معرفت‌شناسانه، تبیین هگل از



کریم مجتهدی
شرکت انتشارات علمی فرهنگی
تهران

ارتباط میان «امر طبیعی و امر هنجاری»، و دیدگاهش دربارهٔ ارتباط میان عمل و نظر مباحثی از این دستند. این اظهارات متفاوت ریشه در مفهوم دشوار روح در فلسفه هگل دارد که شارحان به طور فزاینده‌ای به درک و تبیین غیر متافیزیکی آن روی آورده‌اند. از این روست که شارحان، بویژه کسانی که در این کتاب حضور دارند (به استثنای شخص مهمی چون هورسمن) به این نتیجه رسیده‌اند که مفهوم روح را باید برحسب امری شبیه فضای عقل‌های شلر، یا آنچه بین کارد در آخرین کتابش دربارهٔ پدیدارشناسی فضای اجتماعی می‌نامد توضیح داد که چون سیستم هنجاری خود پیش‌رونده در مؤسسه‌های سیاسی و اجتماعی‌ای که فرد دریافتش از چپستی خویش را از آن‌ها حاصل می‌کند جای گرفته است. در سال‌های اخیر چنین درکی از مفهوم روح هگل در فلسفهٔ تحلیلی آمریکا در آثار روبرت برنوم و جان مک داوول مورد توجه واقع شده است. بیشتر مفسران این کتاب استنباط‌گرایی برنوم را به طریقی بیانی نویدبخش و کارکردگرایانه از بعضی از نظریه‌های محوری هگلی دانسته‌اند (رجوع شود به هیدمن، مویار و پیبین)، هر چند در مفهوم هگلی روح امکانات بیشتری از آنچه که کارکردگرایی برنوم در خود جای داده است می‌بینند.

دوازده نویسنده این کتاب این دو هدف را به نحو تحسین برانگیزی تحقق بخشیده‌اند. اگرچه در آنچه که در پی می‌آید فضای کافی برای ارایه گزارشی از همهٔ مقاله‌های خوب این کتاب ندارم ولی تنها می‌توانم نمونه‌ای از محتوای آن را ارایه کنم. سه مقالهٔ نخست می‌کوشند توضیح دهند که پروژه هگل در پدیدارشناسی چیست و چگونه آن را توجیه می‌کند؟ سه تن از نویسندگان - هیدمن، فلودا و هورسمن - در زمینه حدود اصلی و بنیادین پروژه هگل هم‌عقیده‌اند. پروژهٔ هگل با پاسخگویی به شکاکیت که نظریه‌های پیشین معرفت را در تنگنا قرار داده بود آنچه را که هورسمن پارادایمی جدید در معرفت‌شناسی می‌نامد بنیاد می‌نهد. از نظر هگل شک‌گرایی ضعف و نارسایی بنیادگرایی را آشکار می‌کند، نظریه‌ای که می‌کوشد اصولی خودبنیاد یا خود واضح بیاید تا شکاف آشکارا غیر قابل عبور میان سوژه و ابژه را پر کند. پاسخ هگل به این مسئله رد کردن پروژه بنیادگرایی و اتخاذ آن چیزی است که هیدمن ضد فردگرایی روشمندان هگل - کلی‌گرایی او - می‌نامد. از نظر هگل آنچه سوژه و ابژه را یک جا جمع می‌کند سیستم خود انعکاسی‌ای از اندیشه‌های اصولی است که فراتر از هر آگاهی خاص یا فردی است.



کانت

اگرچه این سه نویسنده دربارهٔ اینکه پروژه هگل چیست کاملاً هم عقیده‌اند، پیرامون اینکه هگل چگونه این نظریه را توجیه و اثبات می‌کند نظریات متفاوتی دارند. هیدمن بر گسترش تاریخی این «صور آگاهی» تأکید می‌کند و اینکه چگونه هر صورت آن اصولی بنیادین که رابطه میان سوژه و ابژه را هدایت می‌کنند به وجود می‌آورد. هگل مرحلهٔ پایانی تاریخ خودآگاهی - خودآگاهی مطلق - را از طریق بیان اینکه چگونه تاریخ به ضرورت به آگاهی مطلق ختم می‌شود و این آگاهی مطلق سیستمی معرفتی را که تناقض درونی ندارد فراهم می‌آورد اثبات می‌کند، اگرچه هیدمن روش اثبات هگل را دوری می‌داند؛ چرا که نظریهٔ «حقیقت فلسفی» عنصر سازنده‌ای است که وجودش برای معقول و منطقی بودن تاریخ خودآگاهی ضروری است، هرچند قرار است که همین تاریخ خود چشم‌انداز نهایی‌اش حقیقت فلسفی را اثبات کند. در حالی که هیدمن احتجاج می‌کند که هگل نمی‌تواند از مسئله دوری بودن سیر فلسفی‌اش رهایی یابد، فلودا و هورسمن بر این باورند که نظریهٔ هگل قابل دفاع است. به نظر فلودا بهتر است پدیدارشناسی را نه به عنوان بنای کامل شده آگاهی، بلکه به عنوان اثری همچنان در حال شکل‌گیری فهمید. چنانکه هرچند ممکن است لحظات متأخر مسائل شکل‌آفرین لحظات پیشین را برطرف کرده یا پاسخ گوید ولی هیچ لحظه‌ای نمی‌تواند آن بدهات و خودآشکارگی مرحلهٔ پایانی را که روح در نهایت در آن آرام می‌گیرد در خود جای دهد. هورسمن با ارائه تبیینی اصیل و بی‌اندازه جالب توجه از آنچه وی صورت استعلایی‌گرایانه برهان هگل می‌نامد رویه‌ای متفاوت را در پیش می‌گیرد. صورت برهان هگل، گذری به فراسوی برهان استعلایی کانت است که متعصبانه ترکیب خاصی از سوژه و ابژه را (در آنچه که کانت تجربه می‌نامد) مسلم می‌داند. از نظر هگل معنی اصلی سوژه و ابژه و نحوهٔ ارتباط آنها با یکدیگر هنوز روشن نیست و باب مجادله دربارهٔ آن همچنان گشوده است. «برهان سلبی استعلایی» او شرایط امکان شناخت به معنای دقیق کلمه را در می‌یابد و پس از مرور فهرستی از تلاش‌های بی‌حاصل برای ارائه امکان شناخت، نشان می‌دهد که تنها تبیین اوست که شناخت را ممکن و موجه می‌سازد. سه مقاله بعدی اثر دی‌رایز، هانت و کوانت به ترتیب قسمت‌های مهم فصل‌های «آگاهی»، «خودآگاهی» و

صورت
برهان هگل
گذری به فراسوی
برهان استعلایی
کانت است
که متعصبانه
ترکیب خاصی از
سوژه و ابژه را
(در آنچه کانت
تجربه می‌نامد)
مسلم می‌داند.

«عقل» را بررسی می‌کنند. دی رایز بحث‌های هگل دربارهٔ ضروریات حسی را به دقت بررسی می‌کند. این بحث‌ها می‌کوشند نشان دهند که ارتباط بی‌واسطه آگاهی با جهان خارج ممکن نیست، بلکه ارتباط میان سوژه و ابژه به ضرورت با وساطت مفاهیم برقرار می‌گردد. دی رایز هوشمندانه آشکار می‌کند که مشکل ضروریات حسی اساساً این نیست که ما نمی‌توانیم سرشاری و غنای داده‌های حسی را بیان کنیم (چنانکه دیگر مفسران ادعا کرده‌اند) بلکه فرایند تشخیص چیزی به عنوان «این (چیزی خاص)» مستلزم به کارگیری مفاهیم است. این مفاهیم در بستری از عادات و تجربه‌های استدلالی که فضای پیچیدهٔ استدلال‌های ممکن را محدود و متعین می‌سازد اعمال می‌شود. به نظر دی رایز استدلال هگل تکمله سودمندی را برای مفهوم بسیار کانتی شهود در فلسفهٔ شلر فراهم می‌کند.

الکس هانت بشخصه چهره‌ای ممتاز و صاحب نام در فلسفهٔ سیاسی است. این امر تا حد زیادی به دلیل قرائت تأثیرگذار اجتماعی - روانشناختی او از نظریهٔ شناخت هگل است. مقاله دربارهٔ گذر از میل به شناخت است و دارای ارزش بسیاری است، البته نه تنها به دلیل اموری که ما در زمینه شناخت به آن علاقه‌مندیم. هانت بعضی از دشوارترین بخش‌های اثر هگل (بند ۱۶۶-۱۷۷) را بررسی کرده و شرح می‌دهد، و در همان حال به مقابله با فهم انسان‌شناسانهٔ نظریهٔ شناخت هگل که بوسیلهٔ الکساندر کوژو رواج یافته است کمک می‌کند. هانت استدلال هگل را در قالب فرایندی که در سه مرحله پیش می‌رود شرح می‌دهد:

۱. فصل آگاهی با این نتیجه به پایان می‌رسد که «من» همه واقعیت را تشکیل می‌دهد.

۲. با وجود این من مطلق تنها چیزی اندک یا به قولی هیچ چیز دربارهٔ ماهیت خود آشکار نمی‌کند. به این ترتیب خودآگاهی باید به این بینش برسد که نه یک آگاهی برگزیده و بی‌مکان بلکه آگاهی‌ای در پیوند با واقعیت ارگانیک است. خودآگاهی از طریق به کار بردن اشیای طبیعی و برآوردن میل‌های اساساً ارگانیکش، خویش را به عنوان موجودی که می‌تواند طبیعت را از طریق بکارگیری آن در اختیار گیرد در می‌یابد.

۳. این خودآگاهی ارگانیک در طلب فارغ بال امیالش خود را به عنوان وجودی وابسته به طبیعت نشان می‌دهد. خودآگاهی تنها آنگاه می‌تواند شناختی اصیل از خویش به عنوان موجودی آزاد و مستقل به دست آورد که امیال خویش را به شکل خودآگاهی دیگر محدود کند.

عمل محدود کردن خویش اصالتاً آزادانه و از سر اختیار است؛ چرا که ریشه در لحاظ کردن امیال دیگری دارد. شرح و تبیین هانت با دقت تمام مبتنی بر متن است، اگرچه عجیب است که او به مفهوم روح، که از طریق آن موضوع بحث در بند ۱۷۷ مطرح شده، و چگونگی ارتباط روح و شناخت هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. همچنین هانت بیان نمی‌کند که چگونه این گذر از میل به شناخت مربوط به دیالکتیک معروف خواجه و برده است که در بندی که او بررسی می‌کند به این دیالکتیک به دقت پرداخته شده است.

چهار مقالهٔ بعدی نوشته پین کارد، دادلی، مویار و سیپ بررسی مفهوم دشوار روح هگل را بر عهده گرفته‌اند. مقالهٔ پین کارد به دلیل روشنی و وضوحی که او به چپستی روح و چگونگی رشد و گسترش آن در زمان می‌بخشد، اثری ارزشمند است. پین کارد توضیح می‌دهد که برای هگل روح نه تنها از سیستمی از اصول، که احکام نظری و عملی را توصیف می‌کنند ساخته نشده، بلکه از فهمی جمعی دربارهٔ چپستی آنچه این اصول را در جهان تحقق‌پذیر و عملی می‌سازد، تشکیل شده است. به این ترتیب روح حاصل توافقی آگاهانه در یک جامعه نیست، بلکه ریشه در تعامل افراد انسانی دارد و همزمان خود این تعامل را قابل فهم می‌سازد. سپس پین کارد بحث را به منظور استنباط تبیین هگل از اصل و مبدأ روح و پیشرفت آن ادامه می‌دهد. از بنیادی‌ترین شکل - که در آن اجزای منفرد خود را جدا و متمایز از کلی که در آن جای گرفته‌اند نمی‌یابند - تا پیچیده‌ترین صورت از لحاظ درونی متمایز آن - که در آن اجزای منفرد به اشتباه خود را بیگانه از جامعه خود می‌دانند - پین کارد شرح قابل فهم خویش را از خط سیر گسترش و پیشروی روح هگل با آشتی دادن روح زیبا و حکم اخلاقی کامل می‌کند، دو وجه متضادی که یک «شهود» دارند و ظاهر متفاوت آنها، به تحقیق انواع مختلف یک نگرش است.

مقالهٔ فوق العاده مویار روشی مضمون‌بنیاد را در بررسی نظریهٔ هگل دربارهٔ روح اتخاذ می‌کند. مویار بر این باور است که نظریهٔ هگل دربارهٔ روح می‌تواند در فهم مفهوم مشکل‌آفرین از خود بیگانگی کمک فراوانی به ما بکند. از خودبیگانگی غالباً به طرز نامناسب و نابسند صرفاً به عنوان احساسی روانشناسانه یا نگرشی سوبژکتیو توصیف



هگل

این کتاب
برای گروهی
منشأ صدور

ایده‌های فلسفی بوده است و
برای گروهی دیگر
تجلیلی بی اندازه
نامعقول و نابجا
از همه معایب و
زشتی‌های
تفکر مدرن.



در تاریخ اندیشه
کمر کتابی
به اندازه
پدیدارشناسی روح هگل
دشوار و
در عین حال
جالب توجه
است.

می‌شود، یا به عنوان پدیداری عینی که مستلزم معنای آگاهی صادق در برابر آگاهی کاذب است. مویار با بررسی اینکه هگل مفهوم از خود بیگانگی را در پدیدارشناسی و بویژه در بخش‌های میانی فصل روح چگونه به کار می‌برد، به این نتیجه می‌رسد که هگل هم شرایطی ابژکتیو و هم شرایطی سوژکتیو برای از خود بیگانگی بر می‌شمارد که ریشه در مفهوم صوری عامل دارد. در نهایت می‌توان گفت مقاله مویار با بررسی مفاهیم دشوار و پیچیده از خود بیگانگی، عامل و شهود - در حالی که تنها یک بخش فشرده از متن هگل را در مقاله‌ای کوتاه شرح می‌دهد - بسیار جسورانه است. به عنوان مثال در بررسی مویار از وحشت و آزادی مطلق گذر از مفهوم بورژوازی سودمندی به اراده عمومی روشی مبهم و نامفهوم است. برای نمونه فایده‌انگار فردگرایی چون جی. اس. میل معتقد است که ظاهر یک اراده عمومی که هویت تک تک افراد را دربر گرفته است نه تنها نمی‌تواند گریزی از خودبیگانگی باشد، بلکه دقیقاً راهی برای بازگشت به آن است.

در پایان لوییز و پپین دو فصل پایانی پدیدارشناسی را بررسی می‌کنند. مقاله تأثیرگذار پپین با دامنه‌ای جامع و گسترده برای شرح بخش پایانی درباره شناخت مطلق مناسب است، بخشی که با ابهام و پیچیدگی‌اش همه مفسران را به خشم آورده است. پپین در نهایت نظری را که فلودا در این کتاب بیان می‌کند رد می‌کند. بر طبق این نظر شناخت مطلق در پدیدارشناسی نباید چنانکه به نظر می‌رسد فهمیده شود - به عنوان دری که به رهگذران اجازه ورود به قلمرو ممتاز سیستم دانش هگلی می‌دهد - در عوض شناختی که در پایان پدیدارشناسی به دست می‌آید بیشتر شناخت محدودیت‌های توان شناختی ماست، آگاهی از ارتباط درونی شکننده و بی‌ثبات احکام اصولی ما، و اشعار به اینکه چگونگی درک اعمال و اندیشه‌های ما در آینده، غیر قابل پیش‌بینی و در معرض تفسیرهای متفاوت است. تحلیل پپین از مفهوم عمل در فلسفه هگل و کاربرد آن در مسیر دشوار و سرنوشت‌ساز بخش پایانی پدیدارشناسی روشنی‌بخش راه‌هایی است که ما را در نشان دادن راز آنچه که هگل دستاورد متمایز اثرش به عنوان یک کل می‌داند یاری می‌کند.

به طور خلاصه، این کتاب اثری قابل توجه در ادبیات همواره در حال رشد پیرامون پدیدارشناسی است. هر چند چنان است که گویا اساساً با محققینی متفاوت در زمینه هگل و به طور کلی فلسفه آلمانی مواجه می‌شویم. مقاله‌ها پر از مطلب و دشوارند، بویژه برای نوآموزان فلسفه هگل. به یقین دشواری مقاله‌ها ایرادی بر آنها نیست. بیان مطلبی اصیل و جالب توجه درباره هگل بدون فرض گرفتن دانش گسترده قبلی مخاطب دشوار است. علاوه بر این کسانی که علاقه‌مند به بررسی نقادانه هستند نباید این کتاب را شرحی بر همه بخش‌های پدیدارشناسی بدانند. بحث‌های متمرکز اندکی درباره بسیاری از قسمت‌های مربوط به «آگاهی»، «خودآگاهی» و «عقل» وجود دارد. اگرچه این نیز بر کتابی که قصد دارد آنچه را که به آن پرداخته است بدرستی انجام دهد، ایرادی نیست: اثبات اینکه بعد از گذشت ۲۰۱ سال از نوشته شدن پدیدارشناسی هگل این کتاب همچنان باقی است.